

رازینا کلاس

مرجع کتابهای گویا برای کودکان



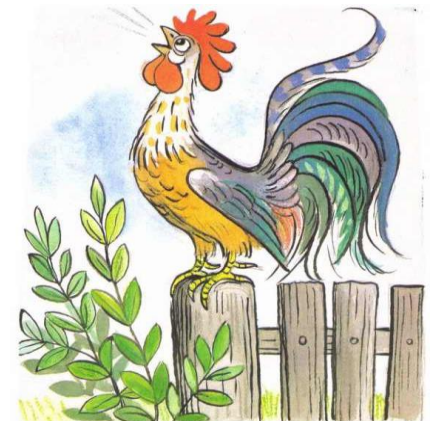
www.razinaaclass.com

ماجرای روباه و فروس



www.razinaclass.com

روزی روباهی از کنار دهی می گذشت . چشمش به خروسی افتاد که دانه بر می چید .
پیش رفت و سلام کرد و گفت : رفیق پدرت را خوب می شناختم . بسیار خوش آواز بود .
من از آوازش لذت می بردم . تو چه طور می خوانی ؟ آیا تو هم مثل پدرت خوش صدا هستی ؟
خروس گفت : اکنون می بینی که من هم مثل پدرم خوش آواز هستم .
خروس این را گفت و فوری چشم هایش را بست .



بال‌ها را به هم زد و آواز بلندی سر داد. روباه برجست و او را به دندان گرفت و فرار کرد.
سگ‌های ده که دشمن روباه بودند، او را دنبال کردند.
خروس که جانش در خطر بود، به فکر چاره افتاد.

به روباه گفت: اگر می‌خواهی که از دست سگ‌ها آسوده شوی،
فریاد کن و بگو که این خروس را از ده شما نگرفته‌ام.



روباه با آن همه زیرکی ، فریب خورد .

تا دهان باز کرد ، خروس از دهانش بیرون جست و به بالای درختی پرید .

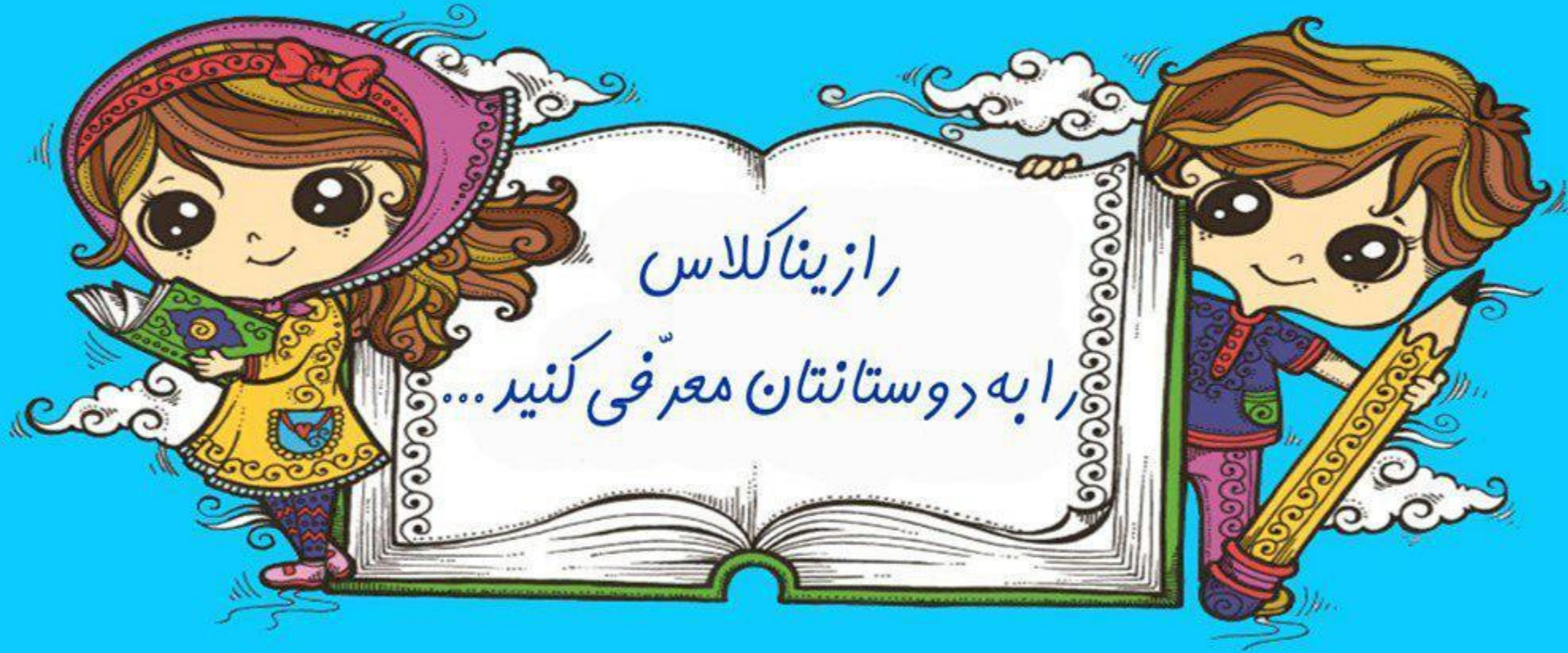
روباه زیرک که لقمه ی چربی را از دست داده بود ، با نا امیدی به خروس نگاه کرد و در حالی که

از او دور می شد ، گفت : « نفرین بر دهانی که بی موقع باز شود ! »

خروس هم گفت : « نفرین بر چشمی که بی موقع بسته شود ! »



www.razinaaclass.com



۰۳۴۳۰۳۲۵۳۰۳۴۳۰